

بازاندیشی و آسیب‌شناسی کارکردهای تحزب در گفت‌وگو با دکتر عباسعلی رهبر

تکلیف شرعی در جامعه اسلامی بر تکلیف حزبی اولویت دارد



گفت‌وگو محمد خدابهرست

احزاب را مشخص می‌کند.

نکته چهارم این است که ما در راه تصرف قدرت سیاسی، از کدام ابزار استفاده می‌کنیم؟ اگر از ابزار حزب استفاده می‌کنیم، حزب باید بر سر راه تصرف قدرت بیاید. این نکته بسیار مهم است که حزب باید نماد تصرف قدرت سیاسی باشد، نه فرد. نکته آخر اینکه در حزب، برنامه و رهبری سازمان‌یافته و تشکیلات وجود دارد و حدود و ثغور آن هم مشخص است.

مجموعاً حزب می‌تواند در بستر جامعه دینی، با یکسری لوازم و شرایط، تبدیل به اهرم مناسبی برای تحدید قدرت شود.

آیا حزبی که شما می‌فرمایید، همان مدل منطبق با غرب است؟ به عبارت دیگر، احزاب در نظام مردم‌سالار دینی، برابر با احزاب در نظام

دموکراسی غربی و غیردینی هستند؟

واقعیت این است که از نظر مصداق، می‌توانیم آنها را یکسان بدانیم، اما از لحاظ مفهومی، یکی نیستند. مثلاً در نظام سرمایه‌داری، یکی از منطبق‌های اینکه آیا پذیرفتن سرمایه است. آیا ما در نظام مردم‌سالار دینی می‌توانیم سرمایه‌را پشتیبان حزب قرار بدهیم؟ خیر. درواقع در نظام سرمایه‌داری، شرط لازم و کافی وجود حزبی است که حتماً متصل به یک واحد اقتصادی است.

نکته دوم اینکه در غرب، حزب وسیله و معبری است برای به دست آوردن قدرت از هر راه ممکن. در حالی که در مردم‌سالاری دینی، حزب وسیله‌ای برای کسب قدرت است، اما نه با هر قیمتی. نکته سومی اینکه آیا پذیرفتن اکثریت، دلیل بر حقانیت حزب است؟ در غرب، اگر اکثریت حزبی را قبول کردند، دلیل بر حقانیت آن است، اما در نظام مردم‌سالاری دینی اصلاً اینطور نیست.

پس شاید از نظر مفهومی، نگاه به حزب یکی باشد، اما از نظر مصداق، حزب غربی با جامعه دینی فرق می‌کند. مهم‌ترین تفاوت این است که حزب در جامعه مردم‌سالار

خلط کنیم.

برای تولید یک مفهوم سیاسی، چند موضوع اهمیت پیدا می‌کند. اولی بحث زبان آن فضاست. منظور همان بحث‌های گفتگمانی است که در نتیجه آن، زبان تبدیل به کردار و رفتار و اندیشه و کلام می‌شود و از جایگاه ابزار صرف خارج می‌شود. درواقع زبان سخنرانی نیست. به همین دلیل، عرض کردم که مباحث کلامی مطرح می‌شود. پس در گذشته ما نیز شورا و مشورت بوده است، ولی نمی‌توانیم بگوییم که اینها دموکراسی هستند. دموکراسی ویژگی‌های خاصی دارد. ما می‌توانیم بررسی کنیم که دموکراسی بافضای فعلی ما سازگار هست یاخیر. البته این موضوع، بحث دیگری است.

حالا سؤال اینجاست که آیا حزب از نظر منطقی یا فلسفی جایگاهی در نظام مردم‌سالاری دینی دارد؟ آنچه من می‌فهمم این است که نظام مردم‌سالار دینی یک فرق اساسی بانظام‌های دیگر دارد و آن اینکه نظام دینی نسبت به آخرت مردم بی‌تفاوت نیست. همه دغدغه غذا، پوشاک، مسکن، عدالت و آزادی دارند. درست است که تعاریف و مقیاس آنها از آزادی فرق دارد، اما واقعیت این است که نظام‌های غیردینی مسئول آخرت مردم نیستند. به عبارتی در نظام دینی، باید هدایت مردم و بستری‌های لازم برای آن کار فراهم شود. شرایط باید به گونه‌ای باشد که مردم احساس کنند می‌توانند به‌راحتی به بهشت بروند؛ یعنی بهشت رفتن سخت‌تر از جهنم رفتن نباشد. این همان کارویژه مردم‌سالاری دینی است. پس این مفروض ماست.

طبق این مبنا، سراز حزب می‌رویم. به نظر من، می‌توانیم چند موضوع را در ارتباط با بحث حزب مطرح کنیم و هر کدام می‌تواند موضوع جلسه ما باشد؛ اول، در حزب توافق می‌کنیم که مردم اصول بنیادین را قبول کنند. این یکی از ارکان حزب است. دوم، بحث سازمان‌یافتگی مردم و تشکل‌های سیاسی است. نکته سوم که بسیار اهمیت دارد این است که این ارهاکارها در قانون اساسی پیش‌بینی شده است یا خیر. در هر جامعه‌ای، خود قانون اساسی مانعست

دینی باید کارویژه هدایتی داشته باشد. در غرب امکانات مادی و پرستیژ اجتماعی وجود دارد. در اینجا هدایت مردم مهم است و در واقع حزب باید نقش مبلغ دین را ایفا کند. به عبارتی نباید مخالف با مباحث دینی باشد.

نکته مهم دیگر اینکه در آنچا قانون اساسی وجود دارد، اما محدودیت‌هایی دارند. مثلاً داد‌گاه دیوان عالی وجود دارد و اینطور نیست که حزب هر کاری که خواست، انجام بدهد. حزب نسبت به مسائل قانونی پاسخگوست ما معتقدیم که علاوه بر نگاه حق‌گرای، حزب دیدگاه تکلیف‌گرای هم دارد؛ یعنی اگر حزب بتواند وظیفه خود را نسبت به خدا انجام دهد، باید پاسخگو باشد.

تفاوت بسیار مهم دیگر این است که در نظام مردم‌سالاری دینی، ولایت یا رهبری در رأس است و همه ارگان‌ها و اجزای نظام باید در طول آن قرار بگیرند. رئیس‌جمهور اختیارات زیادی دارد، اما در طول رهبری است. در کشور ما هر گاه رئیس‌جمهور یا رهبری دچار تعارض شده، صحبت از رأی مردم کرده است. چرا این تعارض پیش می‌آید؟ به دلیل اینکه رئیس‌جمهور سهواً دچار اشکال معرفتی شده است؛ یعنی اختیارات خود را (که ناشی از رأی مردم است) در عرض رهبری می‌داند، در حالی که در نظام دینی اینطور نیست. پس طبق این دیدگاه، به نظر می‌رسد که کارویژه‌ها با هم متفاوت است.

بعضی از روشنفکران می‌گویند که در نظام دینی، حزب وجود ندارد. این مغالطه است. ما در اهدافمان یا عضو وجودالله هستیم یا حزب شیطان، اما در روش اینطور نیست. اگر اینطور باشد، باید عقل بشر را تعطیل کنیم. این یک مغالطه‌ای است که باید به دقت به آن توجه کرد. ما در روش، با استفاده از راهکار عقلانیت و تجربه بشری، نیاز به محدود کردن قدرت و نظارت بر آن داریم. نیاز داریم که پس از انتخاب رئیس‌جمهورمان، بدانیم که با چه کسی طرف هستیم. متأسفانه در حال حاضر و با نظام سیاسی فعلی، با فرد طرف هستیم. این یکی از اشکالات ماست.

یکی از آسیب‌های عمده تحزب در مدل غربی این است که تصمیم‌گیری‌ها در رأس قدرت حزب می‌شود و افراد ملزم به اطاعت هستند. انگار اراده مردم و اعضا زیر سؤال می‌رود. به نظر می‌رسد که این مدل در نهایت به نوعی دیکتاتوری و الیگارشی (که مغایر با نظام مردم‌سالار است) منتهی می‌شود. ساختار حزب در نظام مردم‌سالار دینی، برای جلوگیری از این آسیب، باید چگونه باشد؟

این نکته جای تأمل دارد. اگر از یک قانون بد استفاده شود، باید بدانیم که خود قانون بد نیست، بلکه ممکن است اجزای آن بد باشد. قانون این است که در حزب، گروهی با اصول و مرام‌نامه‌ای شروع به کار می‌کنند. حال اگر این حزب بر خلاف اصولش عمل کند، نمی‌توانیم صورت‌مسئله حزب را حذف کنیم.



اندیشه

تکلیف شرعی در جامعه اسلامی بر تکلیف حزبی اولویت دارد

نکته سوم هم اینکه همیشه با دید سیاسی و کسب قدرت آنی به حزب نگاه کرده‌ایم و هیچ‌گاه به حزب نگاه فرهنگی نداشته‌ایم. به نظر می‌رسد اگر این سه آسیب حل‌شود، زمینه‌های ایجاد تشکل و حزب در جامعه ما وجود دارد.

یکی از عمده‌ترین کارکردهای احزاب تولید فکر و ایده است. گاهی به قدری مهم است که احزاب را به خاطر آن تشکیل می‌دهیم، ولی احزاب ما در تولید فکر و ایدئولوژی هم نقض داشته‌اند؛ یعنی نتوانسته‌اند افکار عمومی را در این زمینه راضی کنند؛ هم به دلیل نبود فرهنگ آن و هم اینکه انگار نقضی در کارویژه خودشان وجود دارد.

طبق یکی از اصول منطقی، فاقد شیء معطی شیء نیست؛ یعنی حزب یا افرادی که مقلد حزب هستند، از لحاظ اقتصادی یا سیاسی قدرت دارند، اما از لحاظ فکری قدرت ندارند. از آنجا که فاقد فکرند، نمی‌توانند فکر تولید کنند. به خاطر همین، احزاب ما خلق‌الساعه هستند، سریع رشد می‌کنند و سریع هم از بین می‌روند.

برای اینکه حزب بتواند تولید فکر کند، باید چند ویژگی داشته باشد. این کار بسیار مشکل است؛ اول باید مبانی نظری داشته باشند. در جامعه خودمان اصلاً مبانی نظری وجود ندارد. دوم اینکه باید انسجام منطقی بین اجزای مختلف باشد، در حالی که در جامعه ما، گاهی موضع اقتصادی احزاب با رویکرد سیاسی آنها کاملاً متفاوت است.

نکته سوم استدلال و مبانی استدلال‌پذیر احزاب است. طبیعی است که احزاب در این موضع، بسیار ضعیف هستند. در جامعه ما، اتفاق دیگری افتاد؛ قشر روشنفکر خادم احزاب شدند، به جای اینکه احزاب خادم قشر روشنفکر شوند. بنابراین چون فکرشان با قدرت رشد کرد و با قدرت رسانه‌ای همراه شد و فضای جامعه را گرفت، وقتی آن گروه سیاسی افول کرد، این فکر هم افول کرد.

با توجه به این بحث‌ها، اگر بخواهیم به صورت کلی به نظر به‌های بومی در خصوص تحزب بپردازیم، باید چه چارچوب‌هایی داشته باشد؟

باید قبول کنیم که حزب چرخ‌دنده دموکراسی است؛ اصطکاک آن را کم می‌کند. تقاضاهای مردم را به یک گروه می‌دهد، گروه به صورت منطقی و عاقلانه آن را بررسی می‌نماید و تقاضا را تبدیل به دولت می‌کند. در نظام دینی، مهم این است که اعتماد به ارزش‌ها را در حزب ایجاد کنیم. حزبی که نتواند مولد ارزش‌های بومی جامعه باشد، کارکردی ندارد. حزب‌های مسا یا ارزش‌های بومی جامعه فاصله دارند، نه اینکه مخالف باشند، اصلاً دغدغه

قانون اساسی غرب قانون اساسی مسکوت و راکدی است، اما در نظام مردم‌سالاری دینی، یک رابط زنده، پویا و مدیر داریم. رفتار نظام اسلامی، فرآیند حزب را طوری تغییر می‌دهد که هم از دیکتاتوری حزب جلوگیری کند و نظارت عامیانه روی آن دارد و هم از حذف گروه‌های مختلف جلوگیری می‌کند؛ برای اینکه همان حلقه مفقوده است.

اگر الگوی مردم‌سالاری دینی را منطبق بر الگوی نظام امام – امت بدانیم، به نظر می‌رسد اصالت تحزب و گروه‌های میانی و نخیشان از اساس زیر سؤال می‌رود. اینها چگونه با هم قابل جمع است؟

باید بین دو موضوع فرق بگذاریم: هدف و روش. در بحث هدف، ولایت معیار است و نباید هیچ واسطه‌ای بین مردم و ولایت وجود داشته باشد. همه مردم بدون واسطه با امام ارتباط دارند و از نعمت ولایت بهره‌مند می‌شوند. در مورد روش، با توجه به پیچیدگی‌های امروز و شرایط جمعیتی جغرافیایی و سیاسی، امکان‌پذیر نیست که بتوانیم این کار را برای اداره جامعه هم انجام دهیم.

پس در روش، نخیشان و احزاب راهکارهایی را برای هم‌افزایی قدرت در جامعه دینی فراهم می‌کنند، اما در هدف، همگان (حتی احزاب) باید شاکله ارتباط با امام را داشته باشند؛ هم‌سطحی که حضرت امام فرمودند. در روش، می‌توانیم از راه‌های مختلفی برای ارتباط استفاده کنیم. مثلاً می‌توانیم بصیرت‌افزایی کنیم. همانطور که می‌دانیم، یکی از ویژگی‌ها و کارویژه‌های اصلی حزب در نظام دینی، تولید بصیرت است. به عبارت دیگر، باید مردم را نسبت به آنچه هست واقف کنیم.

در واقع می‌توانیم بگوییم که احزاب دوایر متحدالمركزی هستند که حول محور رهبری حرکت می‌کنند.

دقیقاً. مرکزیتی به نام ولایت وجود دارد و احزاب هم حول آن با خود مردم مرتب هستند. هر جا که احزاب حرکت نکنند، باید مردم آنها را مجبور به این کار کنند. تجربه انقلاب اسلامی هم همین مسئله را نشان می‌دهد. حزب‌هایی وجود داشتند که حرف‌های دیگری زدند و مردم از آن احزاب خارج شدند. یعنی آن نقطه مرکزی ولایت است.

متأسفانه در جمهوری اسلامی هیچ وقت (نه فقط الان) احزاب، کارکردی متناسب با تعاریف شما نداشته‌اند. چرا در جامعه ایران احزاب به جای اینکه روی کادرسازی تمرکز کنند، به نگاه‌های لابی‌های سیاسی تبدیل شده‌اند. چرا می‌خواهند شب انتخابات لیست بپندند؟

تجربه انقلاب اسلامی چندان زیاد نیست. نگاه تاریخی مردم به احزاب در طول این ۱۰۰ سال مثبت نبوده است. دلپیش این است که حزب به جای اینکه از طبقه پایین شروع شود و رابط جامعه با دولت باشد، رابط دولت با جامعه بوده است. خود این موضوع، نوعی بدبینی را در ذهن تاریخی مردم ایجاد کرده است.

نکته دیگر اینکه باید قبول کنیم که فرهنگ سیاسی ما با فرهنگ سیاسی مشارکتی، مبنی بر جمعیت‌افکار و کار

گروهی فاصله زیادی دارد و زمینه‌های فرهنگی هم برای ما ایجاد نشده است. به همین دلیل، احزاب در جامعه فعلی ما نتوانسته‌اند کارویژه‌های خاص خود را انجام دهند. در فضای فعلی، روزنامه‌ها بهتر از احزاب عمل می‌کنند، چون کار خاص اطلاع‌رسانی را بر عهده گرفته‌اند و آن را در سطح جامعه پخش می‌کنند.

ایجاد کنیم. نظام معرفتی هم در ۲۰ یا ۳۰ سال تغییر نخواهد کرد. انقلاب اسلامی پیروز شده، اما خود مقام معظم رهبری توجه دارند که صورت در بعضی عرصه‌ها عوض شده و نظام معرفتی هنوز عوض نشده است. به نظر من، این سه عامل مؤثر است.

کارویژه‌های حزب در مدل خدایی و مدل مردم سوم چه تفاوت‌هایی دارد؟

اولاً همه چیز بر اساس مصلحت می‌شود، نه منفعت. منفعت، قبیلش‌های و فردی و گروهی است، ولی مصلحت، نظامی است. به نظر من، این نکته مهمی است. نکته دوم اینکه رقابت به معنای شکست و پیروزی نیست. به عبارت دیگر، از آنجا که این نگاه متعالی است، هر نوع حرکتی که منجر به استفاده از رأی مردم بشود، این اتفاق در آن متجلی می‌شود و منجر به حذف و برآرد کشی نخواهد شد.

کارویژه سوم و اصلی این است که حزب تنها کارویژه سیاسی نخواهد داشت، بلکه کارویژه فرهنگی دارد. در نظام دینی، با رویکرد فرهنگ به سیاست و جامعه نگاه می‌کنیم و این نکته بسیار مهمی است. پس مدل حزب در جامعه دینی، اصلاً مدل کسب قدرت نیست، بلکه فرهنگ است. در انتخابات غربی، امری به نام «سیاست رسوایی» وجود دارد. هر رسانه‌ای که از لحاظ مسائل اجتماعی و شخصی، بهتر اشخاص را رسوا کند، به مراتب در انتخابات قوی‌تر است. ما این مسئله را قبول نداریم، در حالی که یکی از کارویژه‌های حزب در آنجا همین است.

فرمودید که در جامعه وقتی عده‌ای می‌گویند حزب، به دنبال مدل اسلامی نیستند، بلکه حزب غربی و عرفی معادل «party» مد نظرشان است. ما اصراً داریم که واژه‌سازی کنیم و تعبیر مقام معظم رهبری هم این است که چون یکسری از ابزارهای «دموکراسی» را نمی‌خواهیم و بار معانی آن با ساختار ما فاصله دارد، به جای آن از «مردم‌سالاری» استفاده می‌کنیم. همچنین به خاطر اینکه واژه «توسعه» تک‌بُعدی است و ما به دلیل دینی بودن، می‌خواهیم ابعاد مختلفی را پوشش دهیم، به جای توسعه، از «بیشرفت» استفاده می‌کنیم. با توجه به این نکات، به نظر شما ضرورت دارد که در مورد حزب اسلامی هم به دنبال واژه‌سازی باشیم؟

با توجه به اینکه اصل تحزب در فرهنگ اسلامی هست، من چندان معتقد به واژه‌سازی نیستم.



واژه‌سازی باید سه ضلع اصلی داشته باشد: معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و مهم‌تر از همه روش‌شناسی. ما صرفاً نمی‌توانیم کلمه‌ای را زیاد و کم کنیم و بگوییم واژه جدیدی تولید کرده‌ایم. در قرآن یک واژه منحصر به‌فرد در مورد ارتباطات اجتماعی به نام «الفت» است. این کلمه در هیچ جای دیگری در ادبیات سیاسی ما، غیر از قرآن دیده نمی‌شود. الفت همان سرمایه اجتماعی است.

در رابطه با حزب، به نظر ما مشکل ما در واژه‌سازی نیست. مشکل ما در بحث بازاندیشی در کارکردهای حزب و فرهنگ‌سازی است. این کار باید از نخیشان شروع شود، نه مردم. خود نخیشان ما هم نتوانسته‌اند وارد عرصه حزب بشوند.

خیلی مهم است که این واژه‌ها تبدیل به ابزار نشود. به نظر من، حزب فرآیند تجربه بشری است. در جامعه دینی و ایرانی ما، گروه‌گرایی و عیارصفتی وجود داشته است. اگر بتوانیم جامعه‌مان را بر اساس حزب جلو ببریم، می‌تواند در نقد، کنترل و رسیدن به قدرت به ما کمک کند. بنده قبلاً

شما را نمی‌شناختم، اما الان ما در یک شبکه قرار گرفته‌ایم. این شبکه اگر تبدیل به ۵۰ نفر شود، خیلی مؤثر خواهد بود. یکی از دلایل اصلی پیروزی اصولگرایان در انتخابات ۸۴، شبکه‌های عمل کردن آنها بود.

در انتها اگر نکته خاصی به نظر تان می‌رسد، بفرمایید.

به نظر من، ما باید با توجه به تعالیم مقام معظم رهبری، در فضای موجود دست به احیا و بازاندیشی حزب بزنیم. در فرهنگ عمومی مردم و نخیشان، نقاط قوت و ضعف آن را بازسازی کنیم تا به عنوان یک موضوع ارزشی مطرح شود.

اگر شبکه‌ای و جمعی عمل کنیم، خیلی راحت‌تر به قدرت می‌رسیم. این امر به نظام سیاسی ما قبل از انقلاب برمی‌گردد. در آن زمان، نظام استبدادی فردی بود و خلق‌و‌خوی آن فرهنگ هنوز در جامعه ما موجود دارد. به نظرم اگر این مسئله کمرنگ شود، می‌توانیم بحث حزب را به عنوان موضوعی بسیار جدی مطرح کنیم.